بسمه تعالی

موضوع: مسالک در حسن و قبح /حجیت قطع/ قطع/ مباحث حجج

فهرست مطالب:

[مسالک حسن و قبح 1](#_Toc129406296)

[مسلک چهارم: 1](#_Toc129406297)

[کلام مرحوم شاهرودی رحمه الله 2](#_Toc129406298)

[بررسی کلام مرحوم شاهرودی رحمه الله 3](#_Toc129406299)

# ادامه بحث مسالک در حسن و قبح

بحث در بررسی مسالک در حسن عدل و قبح ظلم بود که سه مسلک را بیان کردیم.

## مسلک چهارم:

صاحب کفایه رحمه الله در کتاب فوائد الاصول فرموده‌اند: حسن عقلی عبارت است از ملائمت یک فعل با قوه عاقله به این معنا که قوه عاقله از آن فعل خوشش بیاید و قبح عقلی نیز منافرت یک فعل با قوه عاقله است که قوه عاقله از آن متنفر باشد[[1]](#footnote-1).

این مسلک را محقق روحانی و محقق هاشمی شاهرودی رحمهما الله نیز اختیار کردند.

محقق روحانی رحمه الله فرموده‌اند: نفس انسان دارای قوای متعددی است مثل قوه غضبیه، قوه شهویه، قوه عقلیه، و حسن عقلی یعنی ملائمت یک فعل با قوه عقلیه نفس و قبح عقلی نیز یعنی منافرت یک فعلی با قوه عقلیه نفس و مراد این است که عقل این ملائمت و منافرت را درک می‌کند نه این که به سوی آن بعث و تحریک کند و یا از آن زجر و منع کند زیرا شأن عقل بعث و زجر نیست بلکه شأن عقل ادراک است[[2]](#footnote-2).

در این صورت اشکال می‌شود که اگر شأن عقل ادارک است، نسبت ادراک به واقع علی حد سواء است، و قوه مدرکه سیری و گرسنگی را مثلا درک می‌کند و برای او فرقی بین سیری و گرسنگی وجود ندارد تا گفته شود سیری ملائم با آن است و گرسنگی منافر با آن، شبیه یک آینه که شأن آن نمایاندن رخ اشیاء است، و خوب و بد و زشت و زیبا بودن اشیاء نسبت به آن تفاوتی ندارند لذا این که گفته شود صورت زیبا با این آینه ملائمت دارد و صورت زشت با این آینه منافرت دارد، غلط است. بلکه ملائمت و منافرت نسبت به یک قوه‌ای سنجیده می‌شود که یک اقتضایی دارد که اگر آن فعل و شیء مطابق با آن اقتضاء باشد ملائم با آن خواهد بود و اگر مطابق با آن نباشد منافر با آن خواهد بود.

### کلام مرحوم شاهرودی رحمه الله

مرحوم شاهرودی رحمه الله بر خلاف استاد خود شهید صدر رحمه الله -که قائل بودند به این که حسن عدل و قبح ظلم مثل «اجتماع النقیضین ممتنع» در عالم نفس الامر ثابت هستند و واقعیت دارند و شأن عقل فقط ادراک این واقعیات است، اگر عقل نبود نیز لطمه‌ای به ثبوت این واقعیات و حقایق وارد نمی‌شد.- فرموده‌اند: «الذی اُدرکه بوجدانی ان مدرکات العقل العملی لیست من سنخ التصدیقات اصلا فان التصدیق هو الکشف عما هو خارج الذهن ... بینما حسن العدل و قبح الظلم لیس الا عبارة عن انبغاء العدل و عدم انبغاء الظلم» یعنی حسن عدل و قبح ظلم نمی‌توانند در عالم نفس الامر ثابت باشند چون حسن عدل یعنی میل و شوق و رغبت و اراده عقل نسبت به عدالت و قبح ظلم نیز یعنی کراهت و نفرت عقل از ظلم بنابراین طبیعت حسن و قبح طبیعت ترغیب و تنفر است. گرچه شأن مهم عقل ادراک است ولی این تنها شأن عقل نیست –به خلاف محقق روحانی رحمه الله که فرموده‌اند: تنها شأن عقل ادراک است- و شأن مهم دیگری نیز دارد که عبارت است از ارزش‌گذاری و ‌تقییم افعال و ترغیب به یک فعل و تنفر از فعل دیگر، که آن نیز بر می‌گردد به ابتهاج عقل از یک شیئی یا اشمئزاز او از یک فعل دیگر.

ایشان برای اثبات این مطلب دو منبه بیان می‌کنند:

منبه اول: سنخ «ینبغی فعل العدل» و «لاینبغی فعل الظلم» سنخ حکم مجعول است، و روح آن تعلق اراده به فعل یا به ترک فعل است و معقول نیست که در عالم واقع ثابت باشد بلکه به جعل جاعل ‌نیاز دارد یعنی به یک ناهی و یک آمر نیاز دارد.

منبه دوم: اصلا مفهوم حسن و قبح مثل مفهوم جمال است و واقع مشخصی ندارد، بلکه مربوط به میل طبع است و همانطور که واقع مشخصی به نام جمال وجود ندارد بلکه مبتنی بر طبع ناظر است و لذا یک شخصی در نظر یک شخص زیبا است و در نظر دیگری زیبا نیست، در حسن نیز همین است و یک فعل ممکن است در نظر شخصی حسن و در نظر شخص دیگری قبیح باشد. لذا این که گفته شود در عالم نفس الامر راست گفتن زیبا و دروغ گفتن قبیح است، صحیح نیست و بی معنا است.

ایشان در ادامه فرموده‌اند: این که شهید صدر رحمه الله فرموده‌اند: «قبح ظلم و حسن عقاب بر ظلم دو حکم مختلف هستند.» صحیح نیست زیرا تفسیر قبح فعل همین است که فعلی است که «یذم علیه العقلاء» و ذم عقلاء یعنی اینکه این فعل به نظر عقلاء قبیح است و عقلاء بما انهم ذوی العقل از این فعل تنفر دارند. ‌عقاب مولی نیز به معنای این نیست که «ینبغی العقاب من المولی» بلکه اصلا سزاوار است مولی عفو کند، «‌له ان یعاقب» یک بیان دیگری از «قبح فعل» است. لذا قبح فعل با «للمولی ان یعاقب علی الفعل» یک چیز هستند و دو حکم مستقل نیستند[[3]](#footnote-3).

بنابراین در نظر ایشان حسن عدل و قبح ظلم یا استحقاق ثواب بر عدل و استحقاق عقاب بر ظلم مجعول به جعل عقلاء نیست بلکه به معنای ترغیب عقل به یک فعل و اشمئزاز عقل از یک فعل است به حدی که «یثاب الفاعل علیه» یا «للمولی ان یعاقب علیه» و این ‌ربطی به اعتبار عقلاء به غرض حفظ نظام ندارد.

### بررسی کلام مرحوم شاهرودی رحمه الله

این کلام تمام نیست زیرا:

اولا: لازمه کلام ایشان این است که حسن و قبح نسبی باشند یعنی یک فعل مثل راست گفتن در نظر یک عقل ممکن است حسن باشد و ملائم با آن باشد ولی در نظر عقل دیگر منافر و قبیح باشد. به نحوی که اگر عقلی نباشد اصلا تفسیر یک فعل به اینکه حسن است یا قبیح است بی‌معنا خواهد بود. مثل تقسیم غذا به لذیذ و غیر لذیذ که متوقف بر وجود ذائقه در شخص است و اگر ذائقه‌ای نباشد این تقسیم بی معنا خواهد بود و لذیذ بودن غذا به معنای ملائمت آن با ذائقه من است ولی ممکن است همین غذا برای شخص دیگری کریه باشد.

ثانیا: نفس انسان دارای میل‌ها و غرائضی است و منحصر در عقل نیست مثل میل ناشی از شهوت که انسان را تحریک به زنا می‌کند، ولی در مقابل، قوه عاقله از این کار تنفر دارد، و یا در اجراء حدود الهی گاهی عاطفه انسان عدم اجرای حد را اقتضاء می‌کند ولی قوه عقل می‌گوید حد را اجراء کنید، و این یعنی در رتبه سابقه آن فعل ارزش گذاری شده است که مثلا زنا و ترک اجراء حد بد است و اجراء حد خوب است و الا اگر آن ارزش‌گذاری سابق نباشد تمییز این که این میل ناشی از عقل است یا عواطف یا شهوات ممکن نیست بنابراین باید آن ارزش‌گذاری را بررسی کنیم.

و این که گفته شود «میل عقلی، میل ناشی از مصلحت است و همه عقول آن را درک می کنند» نیز صحیح نیست زیرا: اولا: مصلحت مراتب دارد، مثلا درس خواندن برای این که شخص، فرد مفیدی برای جامعه باشد دارای مصلحت است و موجب ایجاد میل در شخص برای درس خواندن می‌شود و بر فرض که مصلحت عقلی و عقلایی در این باشد که کمال به تحصیل علم است اما این کمال و مصلحت لازم نیست و میل ناشی از مصلحت غیر لازمه، حسن لازم عدل نیست، یا تنفر ناشی از مفسده غیر ملزمه قبح ظلم نیست. ولذا عقلاء شخص پول داری که از دارایی خود برای آسایش استفاده نمی‌کند بلکه تنها به مال اندوزی می پردازد را مورد ملامت قرار می‌دهند ولی هیچ کس حق زدن و تنبیه او را ندارد. بنابراین میل و مصلحت و مفسده دارای مراتب است و باید مشخص شود که معیار (ملزمه و غیر ملزمه بودن آن) چیست؟

ثالثا: صرف مصلحت موجب حسن عدل نمی شود. زیرا گاهی مصلحت فردی یک حاکم بلکه مصلحت اجتماعی حکومت به سرکوب اقلیت است. و اگر ظلم به اقلیت ارزش‌گذاری نشود که محکوم است و صرف مصلحت لحاظ شود در این‌جا باید گفت سرکوب اقلیت ظلم نیست و یا گرفتن تخته چوبی که یک شخص برای غرق نشدن به آن پناه برده است توسط چند نفر برای نجات خودشان (در حالی که طبعا آن فرد غرق خواهد شد) به مصلحت فردی آن‌ها و یا مصلحت اجتماع است مثل این که در میان آن چند نفر پزشک و مهندس است و باید گفت چنین کاری جایز است و ظلم به آن شخص نیست. ولی برای عقل یک خط قرمزی است که مصلحتی که سبب ظلم به دیگران است را نباید تحصیل کرد. و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: «من می‌توانم با ظلم مصالح خودم را تامین کنم اما من ظلم نمی‌کنم.» پس مصلحت یک مطلب است و ظلم یک مطلب دیگری است نه اینکه هر چه مصلحت باشد عدالت است بلکه بر عکس عدالت مصلحت است یعنی چون عدالت است مصلحت است نه چون مصلحت است عدالت است. ظلم هم چون ظلم است مفسده دارد نه اینکه چون مفسده دارد پس ظلم است.

بنابراین این که برای تمییز اشمئزاز و میل عقلی از عاطفه و شهوت، میل عقلی (در موارد حسن عدل) به میل ناشی از تشخیص مصلحت، و ‌اشمئزاز عقلی در موارد قبح ظلم به اشمئزاز ناشی از مفسده تفسیر شود، صحیح نیست. زیرا اولا: مصالح و مفاسد مراتب دارد یعنی مصلحت و مفسده هر کدام مرتبه ملزمه و غیر ملزمه دارند. ثانیا: در موارد قبح ظلم یک فعل چون ظلم است مفسده دارد، نه اینکه فعل چون مفسده دارد مورد تنفر ما است و لذا ظلم است.

و لذا این مسلک مشکل را حل نمی‌کند. اینکه مدام برای نفس قوه درست کنیم، حالا این که اسم آن را چه بگوییم مهم نیست قوه عاقله، الفطرةالانسانیة، وجدان اخلاقی، اشکال ندارد ولی این وجدان اخلاقی چطور می‌گوید: اجراء حد کنید. در حالی که عاطفه و احساس می‌گوید: حد جاری نکنید. و این متوقف بر این است که در رتبه سابقه برای این عمل یک ارزش‌گذاری شده باشد، و بحث در این است آن ارزش را از کجا تعیین کردید؟

و این که گفته شود: «در انسان یک قوه‌ای است که آن قوه وقتی با بدی مواجه می‌شود، می‌گوید: این را انجام نده»، این مطالب نیز واضح نیست. شخص ظالم نیز قبح ظلم را درک می‌کند ولی اصلا مصمم به ظلم است و پشیمان نیست، و واضح نیست که نفس او غیر از درک قبح این ظلم مشتمل بر یک قوه‌ای نیز باشد که او را نهی از انجام این کار کند. یعنی نفس این ظالم از یک طرف اراده می‌کند که ظلم کند و از طرف دیگر اراده تشریعیه دارد که ظلم نکن، آن وقت اراده تشریعیه او نیز گاهی مختلف است مثل این که به عبدش می‌گوید: «ظلم کن» یعنی اراده‌ی تشریعیه او به انجام ظلم تعلق گرفته است در حالی که نفسش می‌گوید این را انجام نده، و وجود دو اراده تشریعیه متضاد در نفس قابل توجیه نیست، این که اراده تکوینیه خود ظالم می‌گوید «ظلم کن» و اراده تشریعیه‌اش می‌گوید: «ظلم نکن» به نحوی قابل توجیه است، اما دو اراده تشریعیه که این ظالم به عبدش می‌گوید: «ظلم کن» و از آن طرف گفته می‌شود در نفس او یک قوه‌ای است که می‌گوید: «ظلم نکن»، این‌ها یک مقدار مصادره به مطلوب است و ادعاهای بدون شاهدی است.

بنابراین این که بدون ارزش‌گذاری در رتبه سابقه گفته شود هر احساسی که بر خلاف پیش فرض‌های ما است احساس عاطفی است که نباید به آن توجه شود و هر چیزی که طبق پیش فرض ما است عدل است و مطابق احساسات عقلایی است که باید به آن توجه شود، صحیح نیست. و این شبیه این است که در ادبیات شرع گفته می‌شود از شیطان تبعیت نکنید با این که شیطان مستقیم با انسان سخن نمی گوید تا بدانیم که این فکر شیطانی است بلکه در رتبه سابق افعال ارزش گذاری می‌شود مثلا بدی کار بد احساس می‌شود و بعد در صورت رغبت به انجام آن کار بد، گفته می‌شود این تسویل شیطان و انجام آن تبعیت از خطوات شیطان است. و لذا می­توان در تعریف بدی گفت: «بدی عبارت است از اتباع خطوات شیطان» زیرا خود تبعیت از خطوات شیطان در رتبه سابق نیاز به تشخیص و علامت گذاری دارد.

بحث میل عقلی نیز چنین است و باید در رتبه سابقه ارزش‌هایی وجود داشته باشد که براساس آن گفته شود این میل عقل است یا احساس یا شهوت و الا تمییز آن‌ها ممکن نخواهد بود.

این تعابیر که گفته می‌شود «انسان حب به کمال دارد و بر اساس حب به کمال عقل او می‌گوید هر کاری که موجب رسیدن به کمال می‌شود را انجام بدهید» و آن را یک اصل مسلم گرفته­اند، صحیح نیست و چنین نیست که انسان حب به کمال داشته باشد بلکه اکثر این مردم حب به شهوات دارند، و آن‌ها یا به دنبال لذت هستند یا به دنبال عدم تحمل سختی‌ها.

1. فوائدالأصول، آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین،‏ ص124. [↑](#footnote-ref-1)
2. منتقى الاصول، روحانی، محمد، ج4، ص25-29. [↑](#footnote-ref-2)
3. اضواء و آراء، تعلیقات علی کتابنا بحوث فی علم الاصول، هاشمی شاهرودی، محمود، ج2، ص58. [↑](#footnote-ref-3)